

* از حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبرسی (۷ هـ ق)

ق. ش. ن

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب تحفة الابرار

مؤلف متن * منسوب بحسن بن فضل طبرسی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر قرن ۱۳۱۹ نوع خط نسخ تعداد سطر ۲۱ سطری

جزء کتب عقاید زبان فارسی عدد اوراق ۶۳

طول ۱۸ عرض ۱۱ شماره عمومی ۱۹۵۵۴

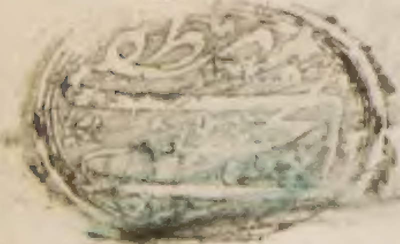
وقفی / خریداری مقام معظم رهبری آیة الله خامنه‌ای تاریخ وقف / خریداری خرداد ۱۳۷۴

ملاحظات
جلد تیماج عنابی
۷۴/۴/۵

صادرشده شماره

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست کتاب تحفة الابرار الذی جمعه العالم الفاضل الکامل المحقق الحسن
بن علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبرسی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بلا شک
این کتاب مشتملست بر مقدمه و ده باب اما مقدمه مبنی است بر
فصل فصل اول در انکه غرض از ایجاد انسان عبادتست که مؤدی میشود
بجنت و در انکه انسان مستوجب خواهند شد و در انکه اختلاف در میان امت
محمد صلعم از کجا پیدا شد فصل دوم در انکه معاویه چگونه وضع لعنت کرد
و بچه تلبیس خلایق را الی یوم القیمة در ضلالت انداخت فصل سوم چون
ایزد سبحانه و تعالی خواست که دین محمدی منجلی بر افتد زبان معاندان
بگشود و دلهای ایشان را مسخر کرده اند بروایات نادر کتب خویش ایراد
کرده اند انرا تا شیعه اقامت دلیل ایشان باشد ف ۴ در سبب این
تصنیف ف ۵ در انکه توحید بی عدل و عدل بی توحید بنوت و بنوت
بی امامت فصل ۶ در انکه رسول الله صلعم از ایشان خائف بودند و ایشان
ایذا کردن صلاح نبود و با شیعه خصومت کردند در چند مسئله باب
اول در بیان انکه بنای نبوت بر چند چیز است و در بیان عصمت
و محل عصمت مبنی بر سه فصل است فصل اول در بیان رسول و نبی



فرغت من کتابة هذا الاسطار المسمى بتحفة الابرار من یدل اقل السادات
ابن جناب مستطاب علام فهام ملجأ الانام مروج الاحکام ظهیر الاسلام والمسلمین
اقای سید العلماء الاعلام ونخبة الفقهاء الکرام السید الاجد الاماثی
المیرزا ابوطالب سید محسن الموسوی الخونساری
بتاریخ یوم سه شنبه هشتم شهر ربیع المولود
من شهور مطابق سنه ۱۳۰۹
یکهزار سیصد و نوزده قلمی گردید
امید است که قرّاء این کتاب
این حقیر را بدعای خیر یاد
و رشاد نمایند

سیبقى الخط فی القرطاس دهراً — وکاتبه فی التراب دمیما
سیبقى خطوطی وکنت ترابا — فیا ناظراً فیه قل لی دعا

در کتاب لئالی الاخبار روایت میکند در قصه شیخ عبد السلام که از علماء اهل سنت می باشد بعضی ما نقله
که از بزرگان اهل تصوف می باشد گفته است در کتاب انوار نعمانیه بر اینکه این شیخ عبد السلام بود
در بصره و رسید در زهد و علو درجه تا اینکه بحدی اهل وثوق در میان مردم شد که سلاطین در
هر غزوه که میرفتند علمهای طلب می دادند و در زیر دهای ان علم نقش می کردند لا اله الا الله محمد
رسول الله شیخ عبد السلام ولی الله روزی در بصره در بالای منبر بالا رفت و گفت ایها الناس هر کس
اراده دارد خریدن بهشت را پس بیاید بسوی من پس مردم تمام بلعوا امدند و هر که بقدر قوة و بقدر
وسعت خود قدری از بهشت را خریداری نمود تا اینکه مبلغ کثیری را از مردم گرفته و اموال جمع
کرده روانه منزل شد پس از فراغت فروختن بهشت مردی امد و گفت من در انجا حاضر نبودم
و اراده دارم اینکه مکانی را از بهشت خریداری نمایم و مال بسیاری هم دارم پس تمام این بهشت
میدهم که قدری از بهشت بمن بدهی شیخ در جواب گفت که من تمام بهشت را فروختم و باقی نمانده
مگر بقدر مکان خود و مکان دابة خود پس اصرار خواهش نمود که شیخ مکان خود را بو بفروشند
و مکان دابه او از برای خودش باشد پس مکان خود را فروخت پس باقی ماند الا مکان در میان
بهشت و نیز همین شیخ عبد السلام در بصره روزی مشغول نماز بود و مریدهای او در عقب
او بودند یکمرتبه در میان نماز گفت بخ بخ بعد از انکه از نماز فارغ شد اصحاب او سئوال کردند
که جهت این کلام چه بود در میان نماز گفت بدرستیکه در نماز بودم دیدم کلبی بود که داخل شد در
میان مسجد الحرام تا اینکه نزدیک شد بباب کعبه پس من ترسیدم از اینکه مبادا داخل در میان خانه شود
لهذا او را دور کردم پس مردم از این کرامت تعجب کردند که خودش در بصره و کلب در میان حرم ببیند
پس یکی از مریدهای او شب که وارد در خانه شد زنی داشت شیعه این کیفیت را
از برای زوجه خود نقل نمود و اصرار نمود بر انه زوجه که بسوی زن زوجه داخل شود

پس آن زن مطلب خود را فهمیده گفت ای مرد اگر میخواهی که من در مذهب تو داخل شوم باید که شیخ تو را ضیافت
بطلبی تا من در حضور شیخ داخل در مذهب شما شوم پس آن مرد خوشحال شد پس روز دیگر شیخ خود را دعوت
خواهی نمود و سفارش نمود بزوجه خود که هر چه میتوانی سعی و کوشش نما و خوب غذا از برای
شیخ و اصحاب او که گفت سمعا و طاعة پس چون شیخ در میان مجلس قرار گرفت طعام
حاضر نمودند آن زن در یکجا برنج ترتیب داده و در سر دوری جوجه بریان بر روی آنها
گذارده بغیر از دوری شیخ که او بود در زیر برنج قرار داده که مرغ او ظاهر نبود
پس چون شیخ چشمش بآن طعامها افتاد که بر روی دوری اصحاب هر یک مرغی گذارده‌اند
از این مسئله شعله آتش تلخ شد پس غضب نمود غضبناک شد پس زن خود را بمیان
در دست سوی طعام دراز نکرد سبب پرسیدند گفت جهت چه چیز است که از
برای اصحاب من هر یک مرغی آورده‌اند و از برای من مرغ نگذاشته‌اند زن در میان
در واقف بود چون غضب شیخ را ملاحظه نمود پس بشتاب آمد نزد شیخ پس
دجاجه را از زیر برنج بیرون آورده روی شیخ کرد و گفت وای بر تو تو در سجده
در حین بنشستن قلب تو در میان مسجد الحرام داخل بود در میان نماز دو رکعت و قطع
نماز میکنی پس چگونه مرغ بریان تو نمی‌بینی و حال آنکه یک لقمه برنج فاصله نبود پس شیخ
گفت بخدا قسم که این زن را شفقت نمی‌باشد پس برخواست و بیرون رفت پس آن زن
چون از مطلب خود از شیخ دید و دید زوجه داخل شدن بر مذهب شیخ